



رساله مفرده‌ای در این موضوع به فارسی پردازد.<sup>۲</sup> رتبیل یا زنبیل نام عمومی امرای احتمالاً ترک‌تبار - شاید ترکان خلیج - زابلستان (غزنه) و رنج در جنوب هند و کش بوده (گفته بعضی منابع عربی درباره حاکمیت آنان بر سیستان گویایی اعتبار است؛ قلمرو آنان از آن سوی زرنگ بوده و بست هم گاهی در قلمرو آنان بوده) که تاریخشان پر از ابهام است و سعی محققان غربی، مخصوصاً ایتالیایی، و ژاپنی در شناخت تاریخ آنان به واسطه منابع چینی و عربی و سکه‌های به دست آمده از فرمانروایان مرکز و جنوب افغانستان فعلی و شمال هند، نتوانسته است بسیاری از این ابهامات را برطرف کند. آغاز تاریخ امارت این رتبیلان یا زنبیلان به درستی معلوم نیست و معلوم نیست که رأی الکسندر نیکیتین، محقق روس، در این باره که گمان برده پنگل (Pngwl) نامی، که سکه‌هایی از او ظاهراً از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری باز مانده، اولین رتبیل بوده است درست باشد (Nikitin, 1984: 237؛ رک. ادامه بحث، و درباره پنگل مخصوصاً رک. [1998] Humbach). پایان حکومت آنان، بدون در نظر گرفتن فراز و نشیب‌های ایام حکومتشان، در میانه قرن سوم هجری است که صفاریان رنج و زابلستان و

۱. مدخل «رتبیل» در دانشنامه جهان اسلام بی‌فایده‌ای نیست، ولی هم «اخبار به آن نرسیده» هم سهوهای تاریخی و جغرافیایی به آن راه پیدا کرده، و در کل تابعی است از شیوه دانشنامه‌نویسی فارسی در این سی سال اخیر که قاعده‌اش خراب است، استثنائاتش درست.

۲. در ارجاع به منابع متعددی که از چند دهه قبل در این باره به زبان‌های غربی نوشته شده‌است، در اینجا تعادلی رعایت شد. بعضی از این منابع هم بدبختانه به دست نیامد. از آقای دکتر حسن رضایی باغبیدی و آقایان یوسف سعادت و میرسالار رضوی، که چند منبع دور از دسترس را به خواهش نویسنده یافتند و برای او فرستادند، بسیار سپاسگزار است. تاریخ نشر منابعی که اکنون در دسترس نویسنده است تا حدود سال ۲۰۱۰ میلادی می‌رسد. اگر در این سال‌های اخیر تغییری در مطالعات اتفاق افتاده باشد، که بعید نیست مخصوصاً به واسطه پیدا شدن سکه‌های جدید افتاده باشد، نویسنده از آن بی‌خبر است.

## رتبیل درست است یا زنبیل؟

سید احمد رضا قائم مقامی

دانشگاه تهران  
qaemmaqami@ut.ac.ir

این نوشته یادداشتی است درباره صورت درست نام حاکمان زابلستان در دو-سه سده نخستین پس از اسلام که اقتضای وارد شدن در جزئیات تاریخی را نمی‌کند و برای نویسنده آن نیز وارد شدن در غالب آن جزئیات میسر نیست. به علاوه، گرچه احتمالاً برای غالب خوانندگان فارسی‌زبان تازگی‌هایی دارد، تقریباً حاوی هیچ مطلب تازه‌ای نیست، و علتش آن است که بدبختانه کتاب‌ها و مقالات فارسی در این موضوع گویا هیچ‌یک به درستی وارد مسأله نشده‌اند و جدالی هم که اخیراً در شماره ۷۲-۷۳ گزارش میراث بر سر آن بین کسانی در گرفته است، نشان می‌دهد که بنا بر آن فکاهه نیمه‌معروف «اخبار به ایرانیان خیلی دیر می‌رسد». بنابراین، چون، جز یک- دو ترجمه از آثار ادموند بازورث، نوشته فارسی خوبی درباره این حاکمان زابلستان نیست<sup>۱</sup>، اینجا بعضی اطلاعات درباره نام آنان را نقل می‌کنیم و امید می‌بندیم که روزی کسی

کابل را به متصرفات خود افزودند و ظاهراً آخرین رتبیل را ساقط کردند، هر چند بعضی محققان «لویک» یا «انوک» یا «کویک» نامی را، که الپتگین در سال ۳۵۱ بر او غلبه کرد و نامش به صورت‌های مصحف و محرف در آثاری مانند سیاست‌نامه، زین‌الخبار گردیزی و جوامع‌الحکایات عوفی ضبط است، به احتمال بازمانده همین رتبیلان یا زنبیلان دانسته‌اند (مثلاً رک. Marquart, 1901: 298).

اما نام اینان از بیش از صد سال قبل محل بحث محققان بوده است. یوزف مارکواریت (مخصوصاً رک. Marquart, 1915)، با آنکه ضبط نسخه‌های آثار تاریخی محل رجوع او مؤید رتبیل بوده است، احتمال داده که صورت درست این نام زنبیل (به ضم اول) و جزء اول آن صورتی باشد از نام خدای Zūn/Zūn که در زابلستان پرستش می‌شده است (در بعضی منابع عربی نیز این نام به صورت «زور» آمده است).<sup>۱</sup> سیطره علمی او باعث شد که این رأی سال‌ها دوام آورد و اینکه در دائرةالمعارف اسلام زنبیل را مدخل قرار داده‌اند، نه رتبیل را، از همین روست. مخصوصاً محققان ایتالیایی (بالاخص جان‌روبرتو اسکارچا که در چند مقاله به این موضوع پرداخته است؛ در مورد آراء او درباره زنبیل، اجمالاً رک. Scarcia, 1967)، که در آن مناطق به کاوش‌های باستان‌شناسی مشغول بودند، به دوام نظریه مارکواریت یاری رساندند و با آنکه یکی از ایشان، آلسیو بومباچی (Bombacci, 1970: 59)، در این باره تردید کرده و اشتقاق دیگری برای این نام حدس زده بود (رک ادامه بحث)، نظریه مارکواریت کنار نرفت.

در ایران نیز ملک‌الشعرا بهار در حواشی تاریخ سیستان (ص ۹۲) زنبیل را بر رتبیل ترجیح داده و آن را صورتی از زنده‌پیل دانسته است. این رأی، با آنکه اسکارچا هم در مقاله سابق‌الذکر آن را به کلی بی‌وجه ندانسته، به کلی بی‌وجه است و رد سعید نفیسی (۱۳۳۲: ۱۱۵۳) و دهخدا (ذیل «رتبیل») بر آن، به استناد یک بیت فرزدق و آنچه در معرّب جوالیقی درباره این لفظ در ذیل حرف‌راء آمده، درست است و آنچه علی‌اکبر فیاض (۱۳۵۶: ۹۶۴-۹۶۵، در بحث از شارستان رتبیل)، عبدالحی حبیبی (۱۳۴۴) و باستانی‌پاریزی (۱۳۴۴) در دفاع از درستی

۱. درباره این خدای زون یا ژون هم با توجه به مطالعات جدیدتر گویا بتوان یک رساله مفرده پرداخت.  
۲. عبدالحسین زرّین‌کوب هم در نوشته‌های تاریخی خود رتبیل را بر زنبیل ترجیح داده است. او و فیاض از رأی مارکواریت در این باره خبردار بوده‌اند.

ضبط رتبیل گفته‌اند مؤید آن است.<sup>۲</sup> هر چند اشتقاقی که دو محقق اخیرالذکر درباره آن ساخته‌اند بر اساسی نیست.

در غرب اولین کسانی که دلایل مارکواریت در ترجیح زنبیل بر رتبیل را کافی ندانستند تئودور نولدکه (Nöldeke, 1902: 432-433) و واسیلی بارتولد (Barthold, 1906: 186) بودند، اما تردید این دو محقق شهیر و دلایل مختصر محکم اولین آنها نتوانست مانع از غلبه رأی مارکواریت شود، تا آنکه شواهد جدید و مخصوصاً اسناد تازه‌یاب بلخی در افغانستان ورق را برگرداند. لااقل دو محقق ژاپنی، شوسین کویاما و مینورو اینابا (Inaba, 2005: 2; Kuwayama, 1999: 61ff.)، به استناد منابع چینی و یافته‌های باستان‌شناسی، این احتمال را که این حاکمان، امرای زابلستان در حدود زمان فتوحات ترک‌تبار بوده‌اند، نه از هیاطله، تقویت کردند و به رأی بومباچی بازگشتند که رتبیل را صورتی مقلوب از یک لقب ترکی به معنایی نزدیک به «خان» دانسته بود. آن لقب iltäbir/iltäbär است (همچنین رک. Bosworth, 2008: دربارۀ این لقب ایلتبر، که در ادوار بعد به همین صورت یا با قدری تصحیف و هم به صورت یلطوار در بعضی منابع فارسی هم آمده است، نیز رک. Doerfer, 1965: 201ff.). آنچه رأی این محققان را استوار می‌کند، ذکر همین لقب در بعضی اسناد بلخی است که نیکلاس سیمز ویلیامز (Sims-Williams, 2002: 235; Id. 2007: 272) نشر کرده است و به درستی دریافته که لفظ hilitbēr در این متون صورتی است از همان لقب ترکی، که لااقل سه بار در اسناد بلخی در مورد حاکمان شهر روب به کار رفته است، و همین تصحیح رتبیل عربی و فارسی به زنبیل را به کلی ناموجه می‌سازد. سیمز ویلیامز همچنین معلوم کرده که لفظ lytβyr در متون ترکی مانوی و لفظ ryttyr/dyttyr در اسناد سغدی کوه‌مغ همین لقب است (این مورد اخیر را به پیروی از باریس مارشاک) و به پیروی از هومباخ توجه داده که لفظ نیمه‌سنسکریت hitivira بر یک سکه نیزک طرخان، امیر هیاطله در قرن اول هجری، صورتی دیگر از آن است (cf. Humbach, 1998: 251) و هم مخصوصاً به تبع محققان ژاپنی متذکر شده است که xielifo در اسناد چینی، که برای حاکمان زابل به کار رفته، جز این نام نیست (cf. Inaba, 2005: 6ff.). رتبیل عربی و فارسی مقلوب این لفظ است و این همه فاتحه زنبیل مارکواریت را می‌خواند.

یک بیت از مدح معروف محمد بن وصیف در حق یعقوب لیث صفار، بعد از غلبه او بر خوارج و بر نواحی زابلستان و کابلستان، نیز گویا به واسطه نغمه حروفی که در آن هست نشان دهد که او نیز رتبیل را به همین صورت (به اقرب احتمال به فتح راء) می خوانده است (تاریخ سیستان، ۲۱۰):

به تمام آمد رتبیل و لتی خورد بلنک  
لتره شد لشگر رتبیل و هباگشت کنام

در این بیت، که جز صورت رتبیل در آن تقریباً برابر با ضبط بهار است، لتره و لت و تمام با رتبیل به لحاظ آوایی مناسبتی دارند، هر چند که در آن نه معنا و صورت تمام به کلی روشن است، نه تصحیح عجز بیت مسلم است و نه صورت مرموز بلنک، که تقریباً تردید نیست که «پلنگ» نیست و «به لنگ» به معنای «به پای او» هم، که بعضی در آن وجهی یافته اند، نیست. آنچه ممکن است ما را به ضبط درست این لفظ راهنمایی کند نام آخرین رتبیل مغلوب یعقوب است که در منابع به صورت های محرف فیروز بن کبک (مروج الذهب مسعودی)، لکلک یا کلنگ (طبقات ناصری منهاج سراج) آمده و به نظر بعضی ممکن است با لویک یا کویک یا انوک زمان الپتگین نسبتی داشته باشد (درباره همه این صورت ها، که در مورد نقطه گذاری آنها اینجا قدری مسامحه کرده ایم، اجمالاً رک. مقاله سابق الذکر اسکارچا). این چند صورت از نظر ظاهر از «بلنک» تاریخ سیستان چندان دور نیستند. آیا ممکن است این نام محرف و مصحف در منابع عربی و فارسی، به اعتبار آنکه نام جد را بر فرزندان می نهاده اند، صورتی مقلوب یا مبدل از همان پنگل سابق الذکر باشد؟ بعید هست و نیست. تحقیقات آینده شاید مسأله را روشن تر سازد.

### درباره تاریخ تقریبی آغاز حکومت رتبیلان

با آنکه بنا بود این یادداشت به جزئیات مسائل تاریخی وارد نشود، شاید بیان مطالبی درباره آغاز فرمانروایی رتبیلان بی فایده نباشد. نیکیتین، که مختصری از نظر او در سطور قبل گذشت، گفته است که رتبیل اول<sup>۱</sup> برادر برهاتگین یا برهتگین

یا ورهاتگین، امیر ترک، بوده که در حدود سال ۶۶۶ میلادی کابل و زابل را بعد از جنگ با عرب به تصرف درآورد (رک. گفته ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند، ۲۰۷، درباره «برهتگین» و تأسیس خاندان کابل شاهیان) و با توجه به آنچه طبری آورده (۲۷۰۵-۲۷۰۶) و زمان فرار «شاه» از دست برادرش، رتبیل، به سمت آمل را در دوره معاویه قرار داده و پس از آن از نزدیک شدن آنان به سلم بن زیاد، که پس از سال ۶۱ هجری در زمان خلافت یزید حاکم خراسان شد، یاد کرده، نتیجه گرفته که این رتبیل، که حکومتش از حدود سال ۶۸۰ شروع شده، یعنی زمانی که دیگر از سکه های «خراسان تگین شاه» یا برهاتگین نشانی نیست، احتمالاً با پنگل، که سکه هایش تقریباً متعلق به همین زمان هاست، یکی است. بنابراین، نیکیتین پنگل را همان رتبیل اول شمرده، گرچه تطبیق آن بر رتبیل دوم را هم محتمل دانسته است.

با این همه، این اولین ذکری که طبری از رتبیل در زمان معاویه - احتمالاً اواخر دوره او - کرده<sup>۲</sup> با آنچه در فتوح بلاذری (۲۷۳ و بعد) آمده است کاملاً سازگار نیست. جنگ با رخیج و زمین داور در زمان خلافت عثمان، در سال ۳۳ هجری، آغاز شد و بعد از وقفه ای که به سبب جنگ های علی<sup>۴</sup> در عراق پیش آمد، در سال ۴۳ هجری از سر گرفته شد، به فرماندهی عبدالرحمن بن سمره. بلاذری در جنگ های این سال ها از رتبیل نامی نمی برد، ولی پس از عزل عبدالرحمن در سال ۴۶ هجری، در زمان ربیع بن زیاد، از مقابله ربیع و رتبیل یاد می کند و این اولین جایی است در کتاب او که از رتبیل سخنی به میان می آید. این را در کنار اسناد دیگر شاید بتوان دلیلی دانست بر اینکه پیش از این، حکومت آن ناحیه به دست امرای دیگری بوده و در همین ایام به دست رتبیل افتاده است. اگر این درست باشد، رتبیل اول ممکن نیست همزمان با پنگل یا خود او باشد، مگر آنکه بلاذری این امیر زابلستان و رخیج را به اشتباه و از روی عادت رتبیل خوانده باشد.

از طرف دیگر، بلاذری (۱۳۴۶: ۲۷۶) می گوید که رتبیل در

۱. این مطلب را طبری استطراداً در ذیل حوادث سال ۲۳ هجری بیان کرده و مؤلف مدخل «رتبیل» در دانشنامه جهان اسلام گمان برده که اولین بار مسلمانان در این سال با رتبیل مواجه شده اند، بی آنکه توجه کند که در این زمان نه معاویه خلافتی داشته، نه مسلمانان شرق ایران را به درستی متصرف شده بوده اند و نه سلم بن زیاد - و نه هیچ یک از اهل خاندان زیاد - منصبی داشته اند.

۱. نیکیتین، به پیروی از عبدالرحمن، مؤلف کتابی مهم درباره دو خاندان شاهی افغانستان و شمال هند (*The last two dynasties of Sabis*, Islamabad, 1979)، رتبیل را صورت درست و مشتق از ایلتر ترکی دانسته و در واقع از نظر بوم باجی پیروی کرده است.

زمان ابن‌زبیر، یعنی در سال ۶۴ هجری، کشته شده و مقابله رتبیل دوم با مسلمانان از زمان عبدالملک بن مروان (حک ۶۵-۸۶ هجری) شروع شده است، و این گویا قدری تناقضی را که در ظاهر عبارات طبری و بلاذری است از میان ببرد، بدین گونه که فرض کنیم که رتبیل اول تا سال ۶۴ هجری حکومت داشته و هم‌بوده که چند سال قبل، احتمالاً در اواخر حکومت معاویه، در دهه پنجاه هجری، با برادرش، «کابل‌شاه»، اختلاف پیدا کرده و در نواحی زابلستان استقلال به هم رسانیده بوده است. اما از مقایسه اسناد چینی و عربی و سکه‌های برهاتگین و پسرش ظاهراً چنین برمی آید (Kuwayama, 1999: 58ff.)، که در یک-دو تاریخ مسامحاتی کرده) که برهاتگین (حک بعد از ۶۶۱ میلادی، یعنی مقارن آغاز حکومت معاویه) پدر «خراسان‌تگین شاه» است و این شخص اخیر برادر کوچک رتبیل اول و عموی رتبیل دوم بوده است و نزاع آنان شاید بر سر جانشینی پدر، برهاتگین مؤسس کابل‌شاهیان، بوده باشد. به علاوه، بر خلاف آنچه طبری گفته، این شاه نبوده که از پیش برادرش رتبیل گریخته، بلکه عکس آن درست است، و این پس از سال ۶۶۶ میلادی/۴۶ هجری، یعنی سال برکناری عبدالرحمن و سال غلبه کابل‌شاه بر مسلمانان، اتفاق افتاده است و شاید پانزده سالی پس از آن در اواخر خلافت معاویه، اگر به گفته طبری اعتماد کنیم که از پناه بردن رتبیل (گرچه گفته طبری اینجا صریح نیست) به سلم بن زیاد یاد می‌کند (و می‌دانیم که سلم تازه در زمان یزید به حکومت خراسان رسیده است). کمی بعد از این، در سال ۶۴ هجری، رتبیل کشته شد، و بنابراین آنچه بلاذری درباره مقابله رتبیل با ربیع بن زیاد و پس از او در زمان عبیدالله بن ابی‌بکره از سال ۴۶ هجری به بعد گفته، شاید از روی عادت بوده و هنوز در آن زمان رتبیلی حکومت نداشته است. با این محاسبه، تطبیق رتبیل دوم - نه اول - بر پنگل به لحاظ زمانی مانعی ندارد، و این همان احتمال دوم نیکیتین است، هر چند به خلاف گفته او، ظاهراً رتبیل و برهاتگین برادر نبوده‌اند و رتبیل فرزند بزرگ‌تر او و خراسان‌تگین شاه فرزند کوچک‌تر او بوده‌اند. با این همه، اگر نخواهیم به گفته طبری و بلاذری بی‌اعتنا باشیم، مسأله ظاهراً هنوز راه حل قطعی ندارد: اگر آنچه طبری گفته است درست باشد، آغاز استقلال رتبیل را باید احتمالاً بعد از سال ۶۱ هجری قرار داد،

و اگر گفته بلاذری درست باشد، و به علاوه برادری خراسان‌تگین شاه و رتبیل (و نه برادری برهاتگین و رتبیل) هم مسلم باشد، اختلاف برادران پانزده سالی قبل از این بروز کرده بوده است.

مورخان درست و نادرست این مطالب را، که نویسنده اجمالاً و بدون رجوع دقیق به ترجمه منابع چینی و یافته‌های سکه‌شناسی به عنوان مدخل بحث در زبان فارسی نوشته است، روشن خواهند کرد و بر ناواردی که پا در کفش ایشان کرده خواهند بخشود.

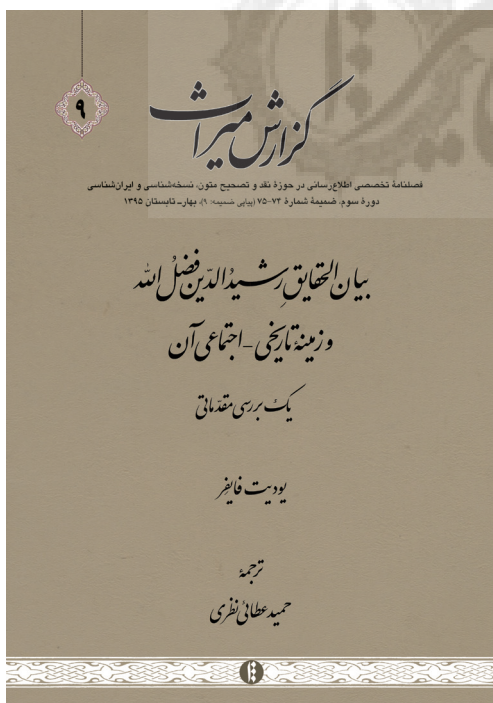
#### منابع

- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۴). «رتبیل و پیل». یغما، ش ۲۰۹: ۴۶۵-۴۶۷.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۴۶). فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران). ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تاریخ سیستان. از مؤلف ناشناس. به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۴.
- بیرونی، ابوریحان (۱۹۲۵). تحقیق ماللهند. به تصحیح ادوارد زاخائو. لایپزیگ.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۴). «رتبیلان زبلی». یغما، ش ۲۰۶: ۲۸۱-۲۸۸.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران (دوره جدید).
- طبری، محمد بن جریر (۱۸۷۹-۱۸۸۱). تاریخ الرسل و الملوک. به تصحیح دخویه. لیدن.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۳۲). تاریخ بیهقی. ج ۳. به تصحیح و با تعلیقات سعید نفیسی. تهران: دانشگاه تهران.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی. به تصحیح علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- Barthold, W. (1906). "Zur Geschichte der Saffariden". in: *Orientalische Studien Theodor Nöldeke*, I, pp. 171-191.
- Bombacci, A. (1970). "On the ancient Turkic Eltäbär". in: *Proceedings of the IXth Meeting of the International Altaistic Conference*, Naples, pp. 1-66.



- Marquart, J. and de Groot (1915). "Das Reich Zabol und der Gott Žun vom 6.-9. Jahrhundert". *Festschrift Eduard Sachau*. Berlin.
- Nikitin, A. (1984). "Monnaies d'Arachosie du Haut Moyen-Âge". *Studia Iranica*, 13, pp. 233-239.
- Nöldeke, Th. (1902). "Rezension: Marquart's Ērānšahr". *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, 56: 427-436.
- Scarcia, G. (1967). "Zunbīl or Zanbīl". in: *Yādnāme-ye Jan Rypka*, Prague, pp. 41-45.
- Sims-Williams, N. (2002). "Ancient Afghanistan and its Invaders". in: N. Sims-Williams (ed.), *Indo-Iranian Languages and People*, pp. 225-242.
- Sims-Williams, N. (2007). *Bactrian Documents from Northern Afghanistan, II: Letters and Buddhist Texts*. London.
- Bosworth, E. (2008). "The Appearance and Establishment of Islam in Afghanistan". in: *Islamisation de l'Asie centrale. Processus locaux d'acculturation du VIIe au XIe siècle*, Paris, pp. 97-114.
- Doerfer, G. (1965). *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*. II, Wiesbaden.
- Humbach, H. (1996[1998]). "Pangul, a Turco-Bactrian Ruler". *Bulletin of the Asia Institute*, 10, pp. 247-251.
- Inaba, M. (2005). "The Identity of the Turkish Rulers to the South of Hindukush from the 7th to the 9th Centuries A.D.". *Zinbun*, 38, pp. 1-19.
- Kuwayama, S. (1992). "Historical Notes on Kāpīšī and Kābul in the Sixth-Eighth Centuries". *Zinbun*, 34, pp. 25-77.
- Marquart, J. (1901). *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenaci*. Berlin.

ضمیمهٔ پیش رو، برگردان فارسی مقدمه‌ایست که خانم دکتر یودیت فایفر (Judith Pfeiffer) بر چاپ عکسی یادشده از تحریر عربی بیان الحقائق نوشته‌اند. افزون بر این، مترجم، برای تکمیل اطلاعات ارائه‌شده در مقدمهٔ فایفر، یادداشت‌های سودمندی به ترجمهٔ خویش افزوده است.



### ضمیمه‌های گزارش میراث

بیان الحقائق رشیدالدین فضل‌الله و زمینهٔ تاریخی-اجتماعی آن  
یک بررسی مقدماتی

یودیت فایفر  
ترجمه

حمید عطائی نظری

بیان الحقائق یکی از نگاه‌های پراج وزیر و دانشور ایرانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (د. ۷۱۸ هـ) در باب کلام، فلسفه، طب و علوم طبیعی است که همچون سایر آثار وی در قالب دو تحریر فارسی و عربی نگارش یافته است. تحریر فارسی این اثر ارزشمند پیش از این به تصحیح آقای دکتر هاشم رجب‌زاده منتشر شده است. به تازگی، تحریر عربی بیان الحقائق نیز از روی یگانه دستنویس بازمانده از این اثر (مجموعه شماره ۸۳۴ متعلق به کتابخانه قلیچ علی پاشا در استانبول) به صورت نسخه‌برگردان در ترکیه منتشر شد: Reşidüddin Fazlullah, Beyânü'l-Hakâik Hakikatlerin Beyânı, haz. Judith Pfeiffer, İstanbul: Türkiye Yazma Eserler Kurumu Başkanlığı, 2016